



تحولات نوین منافع ملی و تاثیر آن بر ماهیت و گستره اصل عدم‌مداخله*

سیدسعید احمدی** - دکتر ابوالفضل لطفی‌زاده*** - دکتر سیدفرشید جعفری‌پابندی****



This is an open access article under the CC BY license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

چکیده

بررسی تحولات مربوط به منافع ملی دولت‌ها هنگامی اهمیت می‌یابد که دریابیم منافع ملی، در حکم شمشیری دوله برای دولت‌ها به شمار می‌رود. از یک سو برخی دولت‌ها با حربه دستیابی به منافع ملی و یا صیانت از آن، هیچ‌گونه مداخله‌ای را بر نمی‌تابند و از سوی دیگر برخی دولت‌ها در اقدامی متعارض، رفتار مداخله‌جویانه خود را در پوشش منافع ملی حیاتی توجیه می‌کنند. این امر ضرورت انجام یک پژوهش جامع و مستقل به منظور یافتن نسبتی میان تغییرات در منافع ملی و اصل عدم‌مداخله را بیش از پیش آشکار می‌سازد. مقاله پیش‌رو با روش توصیفی - تحلیلی در پی یافتن پاسخ برای این پرسش کلیدی بوده است که منافع ملی به ویژه در طی سالیان اخیر با چه نوع تحولاتی مواجه بوده و این تحولات چه تاثیری بر ساحت اصل عدم‌مداخله و قوت و ضعف آن نهاده است؟ یافته‌های مقاله، نشان می‌دهد که روند تحولات در حوزه منافع ملی عمدتاً در راستای حقوق بنیادین بشر و منفعت کلی جامعه بین‌المللی در حال شکل گرفتن بوده و دستاورد این تحولات نیز در نهایت کاهش اختیارات دولت‌ها در استناد به منافع ملی برای توجیه توسل به اصل عدم‌مداخله بوده است.

کلیدواژگان

منافع ملی، اصل عدم‌مداخله، حقوق بنیادین بشر، جامعه بین‌المللی

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری سید سعید احمدی با عنوان: «تحول مفهوم اصل عدم مداخله در حقوق بین‌الملل» راهنمایی دکتر ابوالفضل لطفی‌زاده است.

** دانشجوی دکتری تخصصی حقوق بین‌الملل عمومی، گروه آموزشی حقوق بین‌الملل، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران

*** استادیار گروه علوم سیاسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. / نویسنده مسئول / ایمیل:

abolfazl.lotfizadeh@iauz.ac.ir

**** استادیار گروه روابط بین‌الملل، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

مقدمه

تحولات عمده پیرامون منافع ملی نخست به تاثیرپذیری منافع ملی از تحولات در عرصه حقوق بشر، نظیر توسعه قواعد آمره حقوق بشری، تحول در مکانیسم‌های اجرایی حقوق بشر و پدیده جهانی شدن و دیگری: ظهور هنجارهای حقوق بشری همانند تحریم‌های هدفمند و یکجانبه حقوق بشری، مسئولیت حمایت و مداخله نظامی به قصد مقابله با تروریسم باز می‌گردد.

تحول نخست را می‌بایست در راستای توسعه «مسئولیت بشردوستانه» و تحول اخیر را هم راستا با «مسئولیت بین‌المللی» ارزیابی نمود. شگفت آنکه مسئولیت بین‌المللی نیز برخلاف گذشته که با هدف تحقق منفعت کلی نظام دولت‌ها پایه‌ریزی شده بود خود در حال بدل شدن به ابزاری برای تحقق مسئولیت بشردوستانه است. از این جهت کانون توجه ما به بررسی آن بخش از تحولات متمرکز خواهد بود که منجر به توسعه وجه مسئولیت بشردوستانه از منافع ملی بوده است. این فرایند تاریخی نشانگر آن است که گسترش دایره منافع ملی دولت‌ها منجر به تقویت اصل عدم مداخله و عکس آن یعنی محدود شدن حوزه منافع ملی دولت‌ها، زمینه ساز تحدید حدود اصل عدم مداخله بوده است. از این رو در نوشتار پیش‌رو قصد داریم ضمن تبیین سمت و سوی تحولات مربوط به منافع ملی چگونگی تاثیر یا عدم تاثیر این تحولات بر اقتدار اصل عدم مداخله را مورد واکاوی قرار دهیم.

می‌خواهیم به این سوال اساسی پاسخ دهیم که در چارچوب گسترش تحولات پیرامون منافع ملی، اصل عدم مداخله چه تاثیرات هنجاری و ساختاری را به خود دیده است؟ فرضیه مطرح در این باره این است که تحولات معاصر در ارتباط با منافع ملی که عمدتاً متأثر از توسعه حقوق اساسی بشر و انسانی شدن حقوق بین‌الملل بوده است تاثیر قابل ملاحظه‌ای هم از جهت ساختاری و هم به لحاظ هنجاری بر تحدید حدود اصل عدم مداخله داشته است، بدین نحو که این امکان را که دولت‌ها بتوانند با استناد به منافع ملی هرگونه مداخله یا عدم مداخله را توجیه کنند از آنان سلب نموده و یا دستکم هزینه آن را برای دولت‌ها افزایش داده است. تحولات دو نتیجه مهم را در پی داشته است نخست: تحدید حدود منافع ملی به نفع حقوق بنیادین بشر و منفعت کلی جامعه بین‌المللی و دیگری کاهش اختیارات دولت‌ها در استناد به منافع ملی برای توجیه دست‌یازی به اصل عدم مداخله که می‌توان آن را به عنوان مهمترین دستاورد تحدید حدود منافع ملی دانست. هنجارهای نوظهور حقوق بشر بدلیل عدم وابستگی به مکانیسم‌های سنتی و حکومت‌محور و به عبارتی دور زدن حاکمیت ملی، عملاً زمینه‌های لازم را برای توسل دولت‌ها به ابزار منافع ملی از میان برداشته و یا دست کم با چالش‌های جدی مواجه ساخته است. در مقاله حاضر، ابتدا به بازشناسی مفهومی منافع ملی در پرتو تحولات حقوق بشر خواهیم پرداخت و در ادامه نیز تاثیر تحولات صورت گرفته پیرامون منافع ملی را بر اصل عدم مداخله به بوته نقد خواهیم نهاد.

۱- پیشینه

در مورد پیشینه یا سوابق علمی موضوع باید اشاره نمود که تلاشهای ارزنده‌ای پیرامون منافع ملی

صورت گرفته است که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌شود:

حسین دهشیار در مقاله‌ای با عنوان «چارچوب تنوریک نظام بین‌الملل و منافع ملی» (دهشیار، ۱۳۸۵: ۵۳-۷۴)؛ (Deheshyar, 2006: 53). ضمن تاکید بر این نکته که رفتار بازیگران در عرصه بین‌المللی در خلاء شکل نمی‌گیرد. به عوامل اثرگذار بر این رفتار و چگونگی شکل‌دهی رفتار بازیگران دولتی، ملی و فراملی می‌پردازد.

جواد صالحی و سید کاظم رضوی مبرقع در مقاله‌ای با عنوان «منافع ملی در چشم انداز نظری» (صالحی و کاظمی، ۱۳۹۵: ۱۴۹-۱۲۵)؛ (Salehi & Kazemi, 2016: 125-149). ضمن تبیین مبانی نظری منافع ملی با نگاهی به نظریات مطرح در این زمینه، در تلاش برای اثبات این قضیه بوده‌اند که علی‌رغم تمامی اختلافات درباره ماهیت و چگونگی تحقق منافع ملی، کماکان منافع ملی محور اصلی سیاست خارجی هر کشور به شمار می‌رود.

علیرضا پورملایی در پژوهشی با عنوان «مطالعه جایگاه منافع ملی در حقوق بین‌الملل» (پورملایی، ۱۳۹۵)؛ (Pourmalae, 2016). در پی نشان دادن انطباق منافع ملی حیاتی با موازین حقوق بین‌الملل به عنوان پیش شرط اصلی مشروعیت بخشی به منافع ملی حیاتی مورد استناد توسط دولت‌هاست تا اثبات نماید که منافع ملی تنها در سایه موازین حقوق بین‌الملل است که قابلیت استناد و تحقق دارد. ضمن ارج نهادن به تلاشها و پژوهش‌های انجام شده با کمی تدقیق در آثار فوق چنین استنباط می‌شود که علی‌رغم اهمیت پرداختن به تحولات معاصر پیرامون منافع ملی و در نهایت تاثیر این تحولات بر اصل عدم‌مداخله به عنوان مهمترین اصل در تنظیم و قوام بخشی روابط میان دولت‌ها، تحقیقات صورت گرفته پیرامون منافع ملی، با دیدگاهی محض و با تمرکز بر ابعاد مفهومی و نظری منافع ملی صورت پذیرفته و واقعیت‌های میدانی نظام بین‌الملل به ویژه توسعه حقوق بشر و تاثیر آن بر منافع ملی و در نهایت اصل عدم‌مداخله، مورد عنایت قرار نگرفته و در نتیجه پژوهش‌های مذکور متعرض موضوع مقاله حاضر یعنی تحولات معاصر پیرامون منافع ملی و تاثیر آن بر اصل عدم‌مداخله نیستند.

۲- چارچوب مفهومی و مبانی نظری

نظریات ارائه شده پیرامون منافع ملی عمدتاً در بستری از ملاحظات سیاسی و امنیتی قدرتهای بزرگ شکل گرفته است. «مورگنتا و دیگر واقع‌گرایان معتقدند که منافع ملی یک واقعیت عینی است که می‌بایست توسط سیاست‌مداران شناخته شده و کشف گردد. آنان منافع ملی را ابزاری برای کسب قدرت در نظام بین‌المللی می‌پندارند» (پیری، ۱۳۹۲: ۸۴)؛ (Piri, 2013: 84). ماکیاوولی، هابز، و سایر واقع‌گرایان کلاسیک نیز کم و بیش با این نظر موافقتند. «در اندیشه آنان (واقع‌گرایان) قواعد و هنجارهای بین‌المللی جایگاهی ندارند و قواعد حقوقی تا زمانی قابل احترام هستند که از سوی قدرتهای بزرگ حمایت شوند و تا جایی رعایت می‌شوند که منافع ملی شان ایجاب می‌کند» (زرگر، ۱۴۰۱: ۱۰۴)؛ (Zargar, 2022: 104).

والتر بعنوان مشهورترین نظریه‌پرداز نو واقعگرا، دیدگاه متفاوتی نسبت به منافع ملی دارد. وی

منافع ملی را برابندی از نظام بین‌الملل می‌داند و نه نتیجه اقدامات و تصمیمات مقامات سیاسی کشورها. «او برخلاف مورگنتا معتقد است که دولت‌ها منافع ملی را برای رسیدن به امنیت مطلوب دنبال می‌کنند و نه برای کسب قدرت مطلق» (Waltz, 1979: 134). برخلاف واقع‌گرایان که معتقدند نخستین و مهمترین کارکرد دولت قدرت است، لیبرال‌ها معتقدند که دولت ماهیت قانونی دارد و هدف از تاسیس و تقویت این حاکمیت قانونی، تضمین حق شهروندانشان برای زندگی، آزادی و دارایی است. «همچنین دولت‌ها در برخورد با یکدیگر بایستی هنجارهای مبتنی بر بردباری مشترک رفتار کنند. این دیدگاه توسط جرمی بنتام فیلسوف انگلیسی قرن هجدهم بسط یافت» (ذاکریان، ۱۳۹۶: ۱۴۳)؛ (Zakerian, 2017: 143). در سوی دیگر، آرمان‌گرایان معتقدند که منافع ملی کشورها در تضاد با یکدیگر نیست به همین علت نیز دنبال کردن منافع انسانی ملت‌ها لزوماً به جنگ منجر نمی‌شود. «به نظر آرمان‌گرایانی چون کانت، صلح پایدار هنگامی برقرار می‌شود که به نقش مستقل عقل در ایجاد جامعه‌ای مترقی اعتماد کنیم» (پیری، ۱۳۹۲: ۹۷)؛ (Piri, 2013: 97). با یادآوری برخی از مهمترین نظریه‌های منافع ملی به این نتیجه دست می‌یابیم که این نظریات در حلاء ایجاد نشده‌اند، بلکه عمده آنها با تاثیرپذیری از رویدادها و وقایع تاریخی، سیاسی و اقتصادی مطرح شده‌اند.

۳- فرآیند تاریخی تحول منافع ملی

بررسی سیر تاریخی تحول منافع ملی بدون در نظر گرفتن مفهوم دولت و شکل‌گیری نظام دولت‌ها ممکن نیست. نظام دولت برای نخستین بار در اروپا ایجاد شد. در طی دوره امپریالیسم که اروپائیان هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ اقتصادی بر جهان مسلط شدند، این نظام گسترش یافت. «پس از انقلاب فرانسه، تعریف دوباره دولت به عنوان ابزار ملت و کشور بطور موثر، یک لحظه کلیدی در تعریف از منافع ملی بوده است، زیرا در آن زمان به خطرات ناشی از منافع خصوصی برای تسلط بر منافع مشترک هشدار داده شده و منافع مشترک جامعه بر منافع خصوصی رجحان داده شد. با اعمال تغییر حاکمیت از کنترل شخصی به نمایندگان منتخب مردم، پیدایش و ظهور سیستم دولت - ملی و توسعه روابط اقتصادی بین‌المللی، زمینه برای تولد مفهوم مدرن منافع ملی فراهم شد (Burchill, 2005: 14-24).

تا پیش از جنگ جهانی اول، دولت‌ها غالباً درگیر منازعات نظامی با یکدیگر بوده‌اند و همین امر نیز زمینه برجسته شدن امنیت به عنوان یکی از منافع و ارزش‌های اساسی دولت‌ها را فراهم نموده به گونه‌ای که شکل‌گیری جریان واقع‌گرایی نیز محصول چنین روندی بوده است. پس از جنگ جهانی دوم، استعمار زدایی در آسیا و آفریقا باعث جهانی شدن نظام دولت و در نهایت، ایجاد شمار زیاد و متنوعی از دولت‌ها گردید همین تنوع نیز عاملی برای بروز تمایزاتی از حیث منافع میان دولت‌ها بود. «به عقیده روزنا جنگ جهانی دوم و پیامدهای جنگ فراگیر برای توده‌ها و عوام مردم بود که به وضوح نقش حیاتی در سیاست خارجی و رفتار دیپلماسی را نشان داد. از این لحظه، تمرکز روابط بین‌الملل بر منافع ملی همانند مفهومی که می‌تواند به عنوان یک ابزار برای شرح دادن، گسترانیدن معانی و ارزیابی سیاست‌های ملل خارجی و دولت‌ها استفاده شود شروع شد. به عبارت

دیگر، منافع ملی به عنوان یک ابزار توضیحی و ارزشیابی رایج شد» (پیری، ۱۳۹۲: ۴۰)؛ (Piri, 2013:40)

پایان جنگ سرد تحولات گسترده‌ای را به دنبال داشت که مهمترین آنها کاهش بودجه نظامی توسط قدرتهای بزرگ بود با این حال دیری نپایید که سیاست افزایش توان نظامی مجدداً به عرصه تصمیم‌گیری دولت‌ها بازگشت و نشان داد که تئوری واقع‌گرایی هم‌چنان منشا اثرگذاری در حوزه منافع ملی دولت‌هاست. اگرچه رفته رفته نقدهای جدی بر واقع‌گرایی در قالب نظریه‌های لیبرالیسم ایده‌آلیسم خود را نشان داد که همچنان نیز ادامه دارد. در نتیجه می‌توان گفت که سیر تکوین منافع ملی با ظهور نظام دولت آغاز و به نوعی محصول آن قلمداد می‌شود.

۴- بازشناسی مفهومی منافع ملی^۱ در پرتو تحولات حقوق بشر ۴-۱- توسعه قواعد آمره حقوق بشری و منافع ملی

در این بخش کانون توجه ما پرداختن به این مسئله است که قواعد آمره حقوق بشر و به طور خاص شناسایی و توسعه این گونه قواعد، چه تاثیری در هدایت رفتار دولت‌ها و چالش‌های پیرامون منافع ملی داشته است؟ واضح است که یک هسته مرکزی از ارزش‌های اساسی و بنیادین حقوق بشر که به منزلت قواعد آمره^۲ دست یافته‌اند می‌توانند به عنوان مانعی جدی بر سر راه دولت‌ها به هنگام مواجهه با چنین ارزش‌هایی تلقی شوند. به عبارت دیگر، قواعد آمره حقوق بشری به عنوان بخشی از معیارهای مرتبط با نظم عمومی جهانی، هم می‌توانند نقشی بازدارنده در مقابل اقدامات دولت‌ها ایفا کنند و هم اینکه می‌توانند آنها را وادار به پایبندی و رعایت نرم‌های بین‌المللی نمایند. در حقوق بین‌الملل اصطلاح «قاعده آمره» (حقوق الزام آور و قهری در معنای تحت‌اللفظی) به قواعدی گفته می‌شود که واجد خصیصه امری و الزام آورند و بر معاهدات و عرف متعارض فوق دارند. «واقعیت این است که عدم فعالیت سازمان‌های بین‌المللی در راستای تعریف قواعد آمره و ارائه لیستی از آن قواعد و همچنین عدم وجود یک معیار قطعی برای احراز این که کدام نرم‌ها واجد خصیصه امری است، مشکل اصلی قواعد آمره است» (orakhelashvili, 2006: 40-41). برخی از حقوقدانان بین‌المللی بر این اعتقادند که تعداد معدودی از حق‌های بشری واجد خصیصه امری بوده و حال آنکه «شماری از مفسران یک گام فراتر رفته و معتقدند که تاثیر سازمان ملل و رژیم‌های معاهده‌ای مرتبط با آن بدان سان قدرتمند بوده‌اند که تعهد حقوقی کلانی چون حقوق بشر اینک به یک قاعده امری تبدیل شده است» (دیکسون، ۱۳۹۶: ۴۹۳)؛ (Dixon, 2017: 493).

در این ارتباط قاضی تاناکا^۳ از قضات دیوان بین‌المللی دادگستری در نظر مخالف خود در قضایای آفریقای جنوب غربی^۴ چنین اظهار داشته است: «اگر بتوانیم در حقوق بین‌الملل مقوله‌ای از حقوق به نام قاعده آمره را مطرح نماییم... نوعی از حقوق امری که در نقطه مقابل حقوق ارادی

¹. National Interest

². Jus Cogens

³. Tanaka

⁴. South west africa cases Judgment of 18 July 1960

یا موضوعه قرار دارد که می‌تواند با توافق دولت‌ها تغییر یابد، به طور حتم قواعد و مقررات حقوق بشر را می‌توان متعلق به این حوزه (قواعد آمره) تشخیص داد. «بنابراین، ملاحظه می‌شود که قاضی تاناکا نیز همانند دسته اخیر، معتقد بوده است که کل نظام حقوق بشر واجد خصیصه امری است به دلیل آن که حقوق بشر شامل قواعد و مقررات و استانداردهایی است که نمی‌تواند با توافق و رضایت دولت‌ها تغییر یابد. باید اذعان داشت که تا سال‌های پایانی سده بیستم قواعد آمره به ویژه قواعد مرتبط با حقوق بنیادین بشر^۱ تا حدود زیادی جنبه بالقوه داشته است. احتمالاً به این دلیل که دولت‌ها، خصوصاً دولت‌های جهان سوم بدلیل وا همه از اتهام نقض ارزش‌های اساسی حقوق بشر و مسئولیت‌های ناشی از آن، تمایلی برای پذیرش و به رسمیت شناختن ویژگی امری بودن این گونه قواعد از خود نشان نداده‌اند.

در واپسین سال‌های قرن بیستم بود که رویکردها نسبت به حقوق بشر وارد مرحله جدیدی گردید. «عملکرد شورای امنیت در پیوند زدن حمایت از حقوق بشر با رسالت خود در زمینه صلح و امنیت بین‌المللی در پاره‌ای قضایا و اقدام بر اساس فصل هفتم منشور و تشکیل دادگاههای کیفری بین‌المللی و همچنین تصویب اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی ۱۹۹۸ همگی بیانگر اهمیت خاص تعهدات دولت‌ها نسبت به احترام به حقوق بشر و تأکیدی بر این بود که حقوق بشر از یک موضوع فرعی در حال تبدیل شدن به موضوعی اصلی و تأثیرگذار برای نظم حقوقی بین‌المللی است» (شایگان و همکاران، ۱۳۸۲: ۱۶۳)؛ (Shayegan, 2003: 163). دیوان بین‌المللی دادگستری نیز، در قضیه آثار حقوقی ساخت یک دیوار در سرزمین اشغالی فلسطین به تاریخ ۹ ژوئیه ۲۰۰۴ طی نظر مشورتی موضوع تعهدات بین‌المللی دولت‌ها نسبت به جامعه بین‌المللی را مجدداً مورد تأکید قرار می‌دهد. در این نظر مشورتی، دیوان ضمن یادآوری قضیه بارسلوناتراکشن^۲ و اینکه برخی از این تعهدات ماهیت «مرتبط با همه دولت‌ها» را دارند موضوع اهمیت این حقوق و اینکه همه دولت‌ها می‌توانند در پشتیبانی از این تعهدات نفع حقوقی داشته باشند را مورد اشاره قرار می‌دهد.

«از این رو طرح این ادعا که عمده حقوق و آزادیهای مقرر در اعلامیه جهانی حقوق بشر امروزه بی‌تردید از قواعد آمره حقوق بین‌المللی معاصرند ادعایی گزاف و بی‌پایه نخواهد بود» (قاری سید فاطمی، ۱۳۹۰: ۲۴۵)؛ (Ghariseyyedfatemi, 2011: 245).

«همان‌گونه که در تحقیقات آکادمیک نیز قواعد آمره الزام‌داری و ویژگی عام‌الشمول محسوب شده‌اند زیرا این قواعد و هنجارها در راستای حمایت از ارزش‌های اساسی جامعه بین‌المللی شکل گرفته‌اند» (Christofolo, 2016: 125). در بحث از قواعد بنیادین حقوق بشر می‌توان به *erga omnes* به عنوان تعهدات کلی جامعه بین‌المللی در برابر وجدان مشترک بشری اشاره نمود که در پرتو ارتباطات بین‌المللی نوعی همبستگی بین‌المللی را نسبت به آنها به وجود می‌آورد. «به عنوان نمونه تصویب قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد و قطعنامه‌های شورای امنیت درباره حقوق

¹. Fundamental Human Rights

². Barcelona Traction

بشر در بسیاری از کشورها و مناطق دنیا به نفع قربانیان وضعیتهای فاجعه آمیز در واقع به نوعی از محتوای Erga Omnes ناشی می شود» (ذاکریان، ۱۳۹۲: ۴۱)؛ (Zakeriyān, 2013: 41). «بر این اساس، جامعه بین المللی نسبت به نقض این تعهدات که در واقع قواعد بنیادین حقوق بشرند نظیر آپاراتاید... به شدت واکنش نشان خواهد داد» (ذاکریان، ۱۳۹۳: ۲۴-۲۳)؛ (Zakeriyān, 2014: 23-24). فارغ از اینکه قواعد آمره حقوق بین الملل عام و تعهدات کلی جامعه بین المللی، ابعاد یک اندیشه اساسی واحد باشند یا خیر، میان آنها همپوشانی قابل توجهی وجود دارد.

«ماده ۴۱ طرح مواد راجع به مسئولیت بین المللی دولت ها، بر ارتباط میان این دو مفهوم نوپدید تاکید نموده است. کمیسیون حقوق بین الملل در شرح این ماده، پس از پرداختن به برخی آراء کلیدی در بردارنده تعهدات عام الشمول، اعلام کرده است که تعهدات مذکور شدیداً با مفهوم قواعد آمره حقوق بین الملل مرتبط است» (سبحانی نیا، ۱۴۰۱: ۲۲۶)؛ (Sobhaninia, 2022: 226).

در ماده ۵۴ طرح مذکور نیز به حق هر دولتی به جز دولت یا دولت های زیان دیده برای مبادرت به اقدامات قانونی^۱ علیه دولت مسئول اشاره شده است. افزون بر موارد فوق، پیامد شناسایی قواعد بنیادین حقوق بشر به عنوان قواعد آمره، محدودیت دولت ها در اعمال حق شرط بر معاهدات حقوق بشری و یا معاهداتی است که متضمن رعایت قواعد آمره حقوق بشرند. در این ارتباط یادآوری نظریه عمومی شماره ۲۴ کمیته حقوق بشر در سال ۱۹۹۴ ضروری به نظر می رسد که در آن، معاهدات حقوق بشری که در جهت منافع اشخاص، تحت صلاحیت دولت ها تدوین گردیده اند از شمول حق شرط مستثنا شده اند. کمیته حقوق بشر نیز تاکید می کند که موارد ملحوظ در میثاق حقوق مدنی و سیاسی که بیانگر حقوق بین الملل عرفی بوده نمی تواند در معرض ارائه شروط قرار گیرند. بر این اساس، روشن است که حقوق بنیادین بشر چنانچه به منزلت قواعد آمره رسیده باشند به طریق اولی نمی توانند مورد حق شرط واقع شوند. این گونه تحولات به وضوح نشان دهنده تلاش و تمایل جامعه بین المللی برای توسعه مسئولیت بین المللی، از مسئولیت منحصر دولت خاطی در مقابل دولت زیان دیده، به کل جامعه بین المللی در مواجهه با نقض های حقوق اساسی بشر است. امروزه قواعد آمره بیش از آنکه در راستای صیانت و تحکیم حاکمیت ملی قابل توجیه باشد صرفاً در چارچوب الزامات و قواعد حقوق بشری قابل توجیه و شناسایی اند. به جرات می توان گفت که تمامی مصادیق قواعد آمره به نحوی در راستای صیانت از مهمترین ارزش های انسانی در مقابل لجام گسیختگی دولت ها و دست یازیدن آنها به قواعد اساسی بشر به مقبولیت عمومی دست یافته است. حتی قواعدی نظیر ممنوعیت تجاوز نظیر اصل احترام به تمامیت ارضی کشورها که به لحاظ بنیایی برای صیانت از بقا و تمامیت ارضی دولت ها پایه ریزی شده است، امروزه قداست گذشته خود را از دست داده و تنها در انطباق با الزامات و قواعد اساسی مرتبط با حقوق بشر قابل توجیه و پذیرش است. به نحوی که نقض گسترده و سیستماتیک حقوق اتباع و شهروندان تحت شرایطی، حتی می تواند موجب نادیده گرفتن چنین قاعده ای به نفع منفعت کلی و اساسی جامعه بین المللی شود.

¹. International Responsibility of State

². Lawful Measures

«به قول برونوزیما در تحلیل نهایی آنچه که مهم است استفاده از واژه جامعه بین‌المللی به عنوان ترکیبی از لغات نیست بلکه اصول، قواعد و نهادهایی است که از طریق آنها تعهد به منافع مشترک بشریت فعال می‌شود» (Simma, 2006: 491).

حقیقت این است که در پرتو قواعد آمره، منافع ملی دولت‌ها نفی نمی‌شود بلکه محدود می‌شود. چرا که در صورت نقض این قواعد نمی‌توان پذیرفت که دولت‌ها به حق دفاع از منافع ملی و امنیت خود استناد کنند. پیدایش این قواعد، قدرت مانور منافع ملی را به نحو قابل ملاحظه‌ای کاهش داده بدین نحو که به طور کلی، منافع جامعه بین‌المللی بر منافع ملی یک دولت خاص، مقدم شمرده شده است. از این رو چنانچه دولت به مسئولیت‌های خود در قبال اتباع و شهروندان عمل نموده و یا ناتوان باشد به طور طبیعی این تعهد به جامعه بین‌المللی انتقال خواهد یافت. در یک عبارت کلی می‌توان گفت که، قواعد آمره حقوق بشری به ابهام‌ها در ارتباط با مسئولیت‌های دولت‌های حاکم و حقوق بشر بین‌المللی دستکم در مواجهه با حقوق بنیادین پایان بخشیده است. لذا حاکمیت و منافع ملی در نتیجه می‌بایست وجودش را با فراهم کردن و اثبات هنجارهای حقوق بشر توجیه نماید (Dusche, 2000: 37). بر این اساس، رفتار دولت‌ها اعم از فعل یا ترک فعل می‌بایست در پرتو منفعت کلی جامعه بین‌المللی و ارزش‌های اساسی آن که بی‌تردید، قواعد آمره حقوق بشری اصلی‌ترین بخش آن بوده، تحقق یافته و قابل توجیه باشند. ضمانت اجرای چنین امری نه تنها مسئولیت بین‌المللی دولت خاطی و حق اقدام متقابل (ولو بصورت غیر قهری) برای سایر دولت‌ها بلکه فراتر از آن، تکلیف اینگونه دولت‌ها بر مداخله برای پایان دادن به نقض‌های ارتکاب یافته است. وضعیتی که آشکارا نشان دهنده تمایل جامعه بین‌المللی به چیزی فراتر از عدم مداخله است. از این رو اصل عدم مداخله نه تنها همچون گذشته دیگر نمیتواند اخلاقی بودن دولت‌ها را در هر شرایطی توجیه کند بلکه برعکس در شرایطی خاص و به هنگام مواجهه با نقض‌های گسترده حقوق بشر میتواند به معنی عدم پابندی آنها به ارزش‌های اخلاقی و الزامات حقوق بشری به شمار رود.

۴-۲- تحول در مکانیسم‌های اجرایی حقوق بشر و منافع ملی

مکانیسم‌های سنتی اجرای حقوق بشر بدلیل ویژگی غیرمتمرکز بودن سیستم حقوقی بین‌المللی فاقد یک رژیم اجباری برای اجرای قوانین و مقررات مرتبط با حوزه حقوق بشر بوده است. از این جهت همواره این سوال مطرح شده است که آیا دولت‌ها در چنین سیستمی که مبتنی بر روابط دو جانبه است، اختیار توسل به اقدامات تنبیهی در برابر نقض‌های شدید حقوق بشری را دارند یا خیر؟ بسیاری بر این عقیده بوده‌اند که در چنین شرایطی این حق برای دولت زیان‌دیده وجود دارد که در مقابل دولت خاطی به اقدامات متقابل متوسل شود؛ اما واقعیت این است که چنین دیدگاهی کمکی به رفع ابهام‌ها پیرامون مسئولیت دولت‌ها در موارد نقض‌های شدید حقوق بشری نکرده است. چرا که کارایی ایده دو جانبه تضمین اجرای قوانین بین‌المللی تا حد بسیاری در حوزه حقوق بشر ناموفق بوده است. دقیقاً به این دلیل که اولاً: نقض‌های شدید حقوق بشری نظیر شکنجه و یا نسل‌کشی عموماً توسط دولت‌های متبوع ارتکاب می‌یابند که در آن، پای هیچ دولت زیان‌دیده‌ای در میان

نیست و در حقیقت قربانیان و زیاندیدگان اصلی شهروندان آن کشورند؛ که در این ارتباط دیوان بین‌المللی دادگستری در نظریه مشورتی خویش در قضیه «حق شرط‌ها بر عهدنامه پیشگیری و مجازات جنایت نسل‌کشی مورخ ۲۸ مه ۱۹۵۱»، بر این مشکل و محدودیت دوجانبه‌گرایی در اجرای حقوق بشر اشاره کرده است. افزون بر آن کمیسیون اروپایی حقوق بشر و دادگاه بین‌المللی حقوق بشر نیز اظهارات مشابهی مطرح کرده‌اند. این ابهام، در وضعیتی که نقض‌های شدید و گسترده حقوق بشری، نه توسط دولت متبوع که توسط گروه‌های تروریستی فعال در قلمرو آن دولت انجام می‌گیرد نیز صادق است، خصوصاً آنکه در مواردی، اقدامات این گروه‌ها منحصر به قلمرو دولت هدف نبوده و می‌تواند خطر قریب الوقوع برای منافع حیاتی دولت‌های همجوار به همراه داشته باشد. ثانیاً: حتی در مواردی نیز که یک دولت زیان دیده مستقیم وجود دارد، دولت‌ها و مفسران بر این مطلب تاکید کرده‌اند که اقدامات متقابل دو جانبه قویاً به نفع دولت‌هایی است که قوی‌ترند. «به عبارت دیگر جز اینکه به اشخاص ثالث اجازه داده شود در همبستگی با دولت زیان دیده اقدام کنند، در شرایط نابرابری عملی رایج در جامعه بین‌المللی، عملاً بسیاری از نقض‌های شدید بدون پاسخ باقی می‌مانند» (ابراهیم گل، ۱۳۹۲، ۲۰۷)؛ (Ebrahimgol, 2013: 207).

تجربه نشان داده است در حالیکه در پاره‌ای از کشورها حقوق اساسی بشر نقض می‌شود و انسان‌های بسیاری در معرض قساوت‌های شدید قرار می‌گیرند پابندی به نظام سنتی اجرای حقوق بشر، دیگر پاسخگوی جامعه بین‌المللی امروز نیست. از این رو با ورود به هزاره سوم میلادی نظم نوینی در حال شکل‌گیری است که اساس آنها نه بر قداست و رسوخ ناپذیری حاکمیت ملی که بر حمایت از حقوق بشر و ارزش‌های مشترک انسان‌ها متمرکز شده است. در چنین وضعیتی، اقدام دولت‌ها بر معیارهای انسانی گسترده مشروط شده است که به تفکر حاکمیت در مفهوم «حاکمیت مسئول» اهمیت می‌دهد. هنجارهای نوظهور در حقوق بشر برخلاف سیستم سنتی اجرای حقوق بشر به جای وابستگی به مکانیسم‌های سنتی و حکومت محور، متکی به مکانیسم‌های فراملی‌اند.^۱ تحولی شگرف در نظام بین‌المللی حقوق بشر که در آن تضمین اجرای قواعد حقوق بشر، تنها از رهیافت مکانیسم‌های حکومتی قابل تحقق نیست بلکه در صورت عدم پابندی دولت‌ها و یا نقض قواعد بنیادین بشری، این هنجارها میتوانند مستقیماً و به نحوی چشمگیر در پاسخگو کردن دولت‌های خاطی موثر عمل کنند. امروزه تحریم‌های حقوق بشری به شیوه‌ای یکجانبه و بی‌آنکه دولت و یا دولت‌های هدف، نقشی در فرایند اعمال و اجرای آنها داشته باشند، مستمراً به کار گرفته می‌شوند. افزون بر آن، مسئولیت حمایت به عنوان چهره نوین مداخله بشردوستانه، توجیهی برای مداخله در شرایط حاد و قساوت‌های انسانی محسوب می‌شود که دولت هدف اصولاً نقشی ایجابی در تحقق آن ایفا نمی‌کند. همچنین مداخله نظامی به قصد مقابله با تروریسم بین‌المللی به عنوان یک اقدام برای صیانت از منافع بنیادین اتباع، توسط برخی دولت‌ها ارتکاب می‌یابد؛ که رد پای این امر

^۱. Reservations to The convention on The prevention and punishment of The Crime of genocide

^۲. Responsible Sovereignty

^۳. Transnational Mechanisms

در منازعات سوریه به وضوح قابل مشاهده است. فارغ از نتیجه بخش بودن اینگونه اقدامات و اینکه موثر واقع شوند یا خیر، مهم این است که تضمین اجرای قواعد اساسی حقوق بشر در نوع خود شاهد یک تحول اساسی و چشمگیر بوده است و آن هم آغاز یک مرحله تازه در کاهش وابستگی قواعد حقوق بشر به مکانیسم‌های ملی در جهت اجرای آنها بوده است. گویانکه مرزهای ملی دیگر قادر نیستند در مقابل ارزش‌های بنیادین انسانی به عنوان یک مانع سنتی و در نقش سپر حاکمیت ملی همچون همیشه، کارآمد عمل کنند.

۴-۳- جهانی شدن^۱ و منافع ملی

در این قسمت می‌خواهیم به رابطه منافع ملی و جهانی شدن بپردازیم. اینکه جهانی شدن چه تاثیری بر منافع ملی دولت‌ها داشته است.

علیرغم نبود اجماع در خصوص علل و چرایی پدیده جهانی شدن، اما در اغلب تعاریف مرتبط با این مفهوم، می‌توان رد پای از وابستگی متقابل و کاهش قدرت سیاسی و همچنین استقلال رفتاری دولت‌ها را یافت. «هلد^۲ و مک‌گرو^۳ معتقدند که جهانی شدن افزایش شمار پیوندها و ارتباطات متقابلی است که از دولت‌ها و در نتیجه فراتر از جوامع دامن می‌گستراند و نظام جدید جهانی را می‌سازند» (کرباسیان، ۱۳۸۸: ۲۳)؛ (Karbasiyan, 2009: 23). «جان تامپلسون^۴ نیز جهانی شدن را فرآیند توسعه سریع پیوندهای پیچیده میان دولت‌ها، جوامع، فرهنگها، نهادها و افراد در تمامی نقاط جهان معنا می‌کند» (فرهادی، ۱۳۹۰: ۹)؛ (Farhadi, 2011: 9).

با توجه به ملاحظات فوق، اگر آنگونه که اکثریت می‌پندارند جهانی شدن، وابستگی متقابل میان دولت‌ها و در نتیجه اضمحلال و افول حاکمیت ملی را به همراه داشته باشد، اکنون این پرسش مهم به میان می‌آید که جهانی شدن چه تاثیراتی بر منافع ملی می‌گذارد؟ تردیدی نیست که وابستگی‌های بی حد و مرز میان دولت‌ها از یک سو و پیوندهای عمیق اخلاقی و عاطفی میان انسان‌های امروزی، به لطف پیشرفتهای حیرت‌انگیز و پرشتاب در حوزه فناوری اطلاعات به طرز مشهودی منجر به تغییر نگرش نسبت به مفهوم کلاسیک و همیشگی منافع ملی شده است. اختلافی در اصل موضوع نیست بلکه در حال حاضر مسئله اصلی پیرامون دامنه و گستره تاثیرات جهانی شدن بر منافع ملی است. جهانی شدن از طریق تاثیرگذاری بر مفهوم منافع ملی و مولفه‌های آن، نظریات روابط بین‌الملل و به خصوص تئوری‌های منافع محور را با چالش مواجه ساخته است.

اگرچه روندهای جهانی شدن حاکی از پذیرش ارزش‌های لیبرال دموکراسی مانند بازار آزاد، حکومت دموکراتیک و حمایت از حقوق بشر به طور گسترده است؛ با این وجود به نظر می‌رسد جهان امروز فارغ از دیدگاه‌های غالب در سیاست بین‌الملل به راه خود ادامه می‌دهد. برهه نوینی آغاز گشته است که در آن روابط میان دولت‌ها و افراد در مقیاس جهانی، آنچنان عمیق و درهم

¹. Globalization

². David-Held

³. Anthony – Mc grew

⁴. Tomlinson

تنبه شده است که دولت‌ها حتی اگر مایل هم باشند نمی‌توانند مستقلاً اقدامی مفید انجام دهند. نگارنده بر این عقیده است که جهان پیرامون ما هرگز تا بدین حد واقع‌گرا نبوده است. در حال حاضر دولت‌ها به تنهایی تعیین‌کننده منافع و خواست شهروندان خود نیستند. شهروند جهانی شکل گرفته و فراتر از دولت‌ها در حال اثرگذاری در دنیای امروز است. سیاست خارجی دولت‌ها اینک بیش از هر برهه دیگری برآیندی از خواست و اراده شهروندان آن کشورهاست. امروزه در عصر پرشتاب فناوری اطلاعات، مردم به زودی از رویدادهای جهانی مطلع می‌شوند و نسبت به آنها، چه خوب یا چه بد، واکنش نشان می‌دهند. فشار افکار عمومی در قالب نهادهای مدنی بر حکومت‌های خودشان و سازمان‌های بین‌المللی، آنها را تحت فشار قرار می‌دهد که نسبت به وقایع فراسوی مرزهایشان تصمیمات و تدابیری اتخاذ کنند. «در واقع، فرآیند جهانی شدن موجب تغییر شیوه اندیشیدن مردم جهان (از جمله متخصصان، سیاستمداران و حقوق دانان) در خصوص چگونگی حکمرانی شده است» (زمانی و طلعت، ۱۳۹۷: ۸۰)؛ (Zmani & Taalat, 2018: 80).

همان‌گونه که پس از حمله روسیه به اوکراین در ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ برخی دولت‌ها رویکردی محتاطانه نسبت به این تجاوز آشکار، اتخاذ نمودند؛ اما با گسترش اعتراضات و جنبشهای ضد جنگ در این کشورها مقامات سیاسی، ناگزیر به اتخاذ اقدامات شدیدتر علیه روسیه شدند. این امر، به وضوح نشانگر نقش غیرقابل انکار شهروندان بر جهت‌دهی تصمیمات دولتمردان از یک سو و بیانگر قدرت نفوذ و اثرگذاری آنان بر منافع مشترک بین‌المللی از سوی دیگر است. «دولت‌ها دیگر نمی‌توانند به تنهایی اقتدار کارآمد خود را بر آنچه در سرزمینشان رخ می‌دهد اعمال کنند. نقطه عطف این تحولات، پیوند عمیق میان منافع و آینده دولت‌ها و جوامع است» (Kal, 2003: 858). غول‌های فناوری اطلاعات و مدیران ارشد این شرکت‌ها نقشی به مراتب موثرتر از سران دولت‌ها حتی دولت‌های قدرتمند در عرصه سیاست جهانی ایفا می‌کنند. بی‌جهت نیست که برخی معتقدند فرایند جهانی شدن به فروکاستن از نقش دولت‌ها به نفع جریان افراد پرنفوذ، خصوصاً گردانندگان اصلی اینگونه شرکت‌ها منجر شده و در نتیجه تهدیدی علیه حقوق بشر و رفاه جهانی خواهد بود. «جرمی رابکین» استدلال می‌کند که این تحولات ظرفیت دولت-ملت‌ها را برای پیگیری منافع ملی خود تضعیف می‌کند؛ چرا که او معتقد است تنها دولت-ملت‌ها قدرت متوقف کردن تجاوزات اقتدارگرایانه یا توقف فجایع حقوق بشر را حفظ می‌کنند» (Rabkin, 2005: 435).

چنین دغدغه‌ای می‌تواند قابل درک باشد خصوصاً آنکه انتقال قدرت بی‌حد و حصر و بدون سیستم نظارتی جامع و کارآمد به صاحبان صنایع و شرکت‌های بزرگ، می‌تواند مهارشان را دشوار و زمینه‌ساز شکل‌گیری چهره جدیدی از استبداد به نام استبداد غیردولتی شده و در نهایت به زیان منافع جمعی بین‌المللی تمام شود. با این وجود، این توصیفی تک بعدی و یأس‌آور از فرایند جهانی

۱. ایلان ماسک مالک شرکت تسلا و اسپیس ایکس موفق شد در ۲۵ آوریل ۲۰۲۲ شبکه اجتماعی توییتر یکی از موفق‌ترین و تاثیرگذارترین شبکه‌های اجتماعی را به مالکیت خود درآورد. نقش توییتر در سیاست بین‌الملل بر کسی پوشیده نیست. همان‌گونه که بسیاری از دولتمردان و رهبران سیاسی جهان در این شبکه اجتماعی عضویت داشته و از آن بعنوان ابزاری برای بیان اندیشه‌ها، ایده‌ها و پیشبرد سیاستهایشان استفاده می‌کنند. برخی افراد (ادامه در صفحه بعد)

شدن است. واقعیت موجود نشان می‌دهد که شرکت‌های فناوری اطلاعات در عین حال می‌توانند نقش بسیار مهمی در پیشگیری از فجایع انسانی بیشتر و نقض حقوق بشر توسط دولت‌های اقتدارگرا از طریق انعکاس واقعیت‌های میدانی و برانگیختگی احساسات جامعه بین‌المللی، بر عهده بگیرند. «در نتیجه این تحولات، می‌توان گفت که اقتدار مطلق دولت‌ها و مصونیت آنان از هرگونه عامل بیرونی که بر رفتار آنان اثرگذار باشد از میان رفته است. دولت‌ها به معنای واقعی مجبور به تغییر رفتار خود نسبت به جامعه بین‌المللی و سایر دولت‌ها نیستند، ولی این تغییر به نفع آنهاست» (Bedakhshani: 2008, 51-52). «بنابراین جهانی شدن با به چالش کشیدن مولفه‌های سه گانه در تعریف منافع ملی (حفظ موجودیت و بقاء ارزش‌ها، چشم انداز اقتصادی به مفهوم رفاه اجتماعی و توسعه)، این مفهوم را با ابهام بیشتری همراه نموده و ناکارآمدی آن را در تلقی سنتی و کلاسیک آشکار کرده است» (پیری، ۱۳۹۲: ۱۱۳)؛ (Piri, 2013: 113). جهانی شدن به همگرایی نظام‌های سیاسی و اقتصادی منجر شده و این همگرایی نیز تغییر بنیادی در ارزش‌های مدنظر دولت‌ها را امکان‌پذیر ساخته و در نهایت، چالشی برای منافع ملی دولت‌ها ایجاد کرده است. تحدید حدود منافع ملی نیز به عنوان یکی از مولفه‌های اصلی حاکمیت ملی، زمینه تضعیف اصل عدم‌مداخله را فراهم نموده است. اگر در دوره‌ای وضع و اجرای قواعد حقوق بشر در زمره صلاحیتهای انحصاری دولت‌ها به شمار می‌آمد، امروزه با جهانی شدن فرایند حقوق بشر، حوزه تحولات از دایره اقتدار دولت‌ها خارج و به سمت نظم نوینی هدایت شده است.

۴-۴- تاثیر تحولات مرتبط با منافع ملی بر اصل عدم‌مداخله

ارتباط میان اصل عدم‌مداخله و منافع ملی دولت‌ها ناشی از آن است که این اصل برای دولت‌ها نه تنها به مثابه یک ارزش بنیادی بلکه در حکم دستاویزی ضروری تلقی می‌شود که دولت‌ها می‌توانند در پرتو این منطق که روابط بین‌الملل، منافع حیاتی و مطلوب داخلی آنها را تامین نمی‌کند بدان توسل جویند؛ تا آنجا که در تمامی مسائل و موضوعات مطرح توسط دولت‌ها در شورای امنیت و دیوان بین‌المللی دادگستری، به ندرت ممکن است منافع ملی ولو بصورت محدود جایی نداشته باشد. «واقعیت این است که دولت‌ها همیشه به اصل عدم‌مداخله در جهت دفاع از عملکرد و سیاست‌های خود متوسل می‌شوند. با توجه به این اصل است که به توجیه این می‌پردازند که چرا دغدغه‌های دیگر کشورها در خصوص چگونگی و ماهیت سیاست‌هایشان از اعتبار و اهمیت برخوردار نیست» (ذاکریان، ۱۳۹۳: ۸۳)؛ (Zakerian, 2014: 83).

در بسیاری از نظام‌های اقتدارگرا اصولاً منافع مردم با منافع حاکمیت همسو نیست؛ همان‌گونه که حاکمان آن کشورها فقر مردم و عدم دسترسی آنان به ابتدایی‌ترین حقوق انسانی را در پوشش دفاع از منافع ملی توجیه می‌کنند. برای مثال در کره شمالی، علیرغم فقر مطلق مردم آن کشور،

(ادامه از صفحه قبل) و گروه‌های سیاسی مانند لیبرال‌ها و دموکرات‌ها در امریکا مالکیت ایلان ماسک بر تویتر را خبر ناگوار و تهدیدی برای دموکراسی ارزیابی کرده‌اند. برخی سازمان‌های حقوق بشری نیز از اینکه ممکن است تویتر به ابزار سلطه‌ای در دست ایلان ماسک تبدیل شود که مدافع آزادی مطلق بیان است، نگرانی خود را ابراز کرده‌اند.

مقامات سیاسی، اقدامات خود را با توسل به حربه صیانت از منافع ملی نظام حاکم توجیه می‌کنند. دولت مادورو در ونزوئلا علیرغم انتقادهای فراوان از سوی کشورهای غربی مبنی بر نقض حقوق بشر در آن کشور، چنین اقداماتی را مداخله در امور داخلی خود قلمداد نموده و حتی تا آنجا پیش می‌رود که رویکرد غرب را تلاشی برای ایجاد آشوب و تغییر رژیم در آن کشور عنوان می‌کند. چنین وضعیتی اثبات‌کننده این حقیقت است که منافع ملی لزوماً در تطابق با منافع حاکمیت نیست. این مسئله بحث‌برانگیز همچنان وجود دارد که چه عاملی تعیین‌کننده منافع ملی دولت‌هاست؟ بسیاری بر این باورند که دولت‌ها خود تعیین می‌کنند که چه منفعی دارند و چگونه می‌توانند به آن برسند. دیدگاهی که ظاهراً دیوان کیفری بین‌المللی نیز بدان پایبند بوده است. «بر همین مبنا، اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی به یک کشور اجازه می‌دهد که به دلیل امنیت ملی، از همکاری استنکاف ورزد. به عبارت دیگر این خود کشور است که تعیین می‌کند چه زمانی منافع ملی آن تحت تاثیر قرار گرفته است؛ اگرچه می‌بایست از ائین‌های دقیق ملهم از دادگاه‌های موقت، با هدف تضمین حمایت کافی جهت ارائه اطلاعات تبعیت کند» (کریر و همکاران، ۱۳۹۳: ۵۴۶)؛ (Carrier et.al., 2014: 546).

با این حال چنین دیدگاهی ممکن است دارای این ایراد اساسی باشد که دولت‌ها را در تعیین و تفسیر منافع ملی خویش به طرز نامحدودی آزاد می‌گذارد، امری که ممکن است به بهای نادیده انگاشتن منافع جمعی بین‌المللی تمام شود. به همین دلیل نیز «برخی بر این عقیده‌اند که منافع ملی دولت‌ها در سیاق عبارات موازین حقوق بین‌الملل درک و فهمیده می‌شود و بوسیله موازین و هنجارهای حقوق بین‌الملل است که مشخص می‌شود کدام یک از منافع برای دولت‌ها خوب و مناسب است» (Finnimore, 1996: 2).

بر اساس رهیافت اخلاقی «مسئولیت بشردوستانه»، دولتمردان پیش از هر چیز و برای همیشه انسان‌اند و چون این‌گونه است آنها تعهدی اصولی دارند تا به حقوق بشر نه تنها در کشور خود بلکه در همه کشورهای جهان احترام بگذارند. «روشن است که این معیار جهان‌وطنی در مورد حکومت‌داری و مسئولیت، از «مسئولیت بین‌المللی» که دربردارنده تعهدات خارجی دولت‌ها نسبت به دیگر دولت‌ها و جامعه بین‌المللی به عنوان یک کل است نیز فراتر می‌رود» (ذاکریان، ۱۳۹۶: ۲۰۵)؛ (Zakeriyan, 2017: 205). فارغ از مبانی اخلاقی مسئولیت بشردوستانه، در بعد عملی نیز توسل به مسئولیت ملی برای نادیده‌انگاری مسئولیت‌های بین‌المللی با چالش‌های جدی مواجه شده است. در این راستا می‌توان به تهاجم نظامی روسیه به اوکراین ۲۰۲۲، اشاره نمود که نه تنها نقض مقررات منشور ملل متحد و به طور خاص اصل عدم توسل به زور محسوب می‌شود، بلکه منافع ملی مشروع کشورها و جامعه بین‌المللی را به عنوان یک کل با خطر جدی رو به رو ساخته است. جدای از بی‌احترامی به ارزش‌های جامعه بین‌المللی و خصوصاً منشور سازمان ملل متحد، احتمالاً بسیاری از کشورها بر این باور بوده‌اند که عدم پاسخ صریح و قاطع به تجاوز نظامی روسیه، مخاطرات جدی را برای منافع جمعی کشورها به ویژه دولت‌های غربی ایجاد خواهد کرد. از این رو واکنش جامعه بین‌المللی به چنین اقدامی بسیار سخت و دور از انتظار بوده است. به نحوی که این اقدام روسیه با

محکومیت بین‌المللی گسترده‌ای مواجه گردیده است. افزون بر اقداماتی که توسط شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل متحد و شورای حقوق بشر انجام گرفته است، تحریم‌های اقتصادی کم سابقه یکجانبه و چندجانبه، خصوصاً از سوی کشورهای غربی و کمک‌های تسلیحاتی به اکراین که در شرایط عادی، چنین اقداماتی می‌تواند نقض اصل عدم‌مداخله قلمداد شود، به وضوح ردپای دو معیار هنجاری مسئولیت بین‌المللی و مسئولیت بشردوستانه را در تقابل با اصل عدم‌مداخله و منافع ملی به میان کشیده است.

هنجار مسئولیت بین‌المللی به این دلیل که اقدام نظامی روسیه تقریباً از ناحیه همه دولت‌ها محکوم شده است که این امر گویای اهمیت و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و احترام به اصول حقوق بین‌الملل نزد دولت‌هاست و از سوی دیگر قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل، مساله نقض حقوق بشر توسط روسیه در سرزمینهای اشغالی اکراین را مورد توجه قرار داده و از این رو واضح است که هنجار مسئولیت بشردوستانه نیز در جنگ روسیه علیه اکراین مورد توجه بوده است. در این زمینه نیز، می‌توان به قطعنامه پیشنهادی ایالات متحده برای تعلیق عضویت روسیه در شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد اشاره نمود که در روز ۱۸ فروردین ۱۴۰۱ با اکثریت آرا توسط مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسید.

در یک عبارت کلی می‌توان گفت که حقوق بشر از واپسین سال‌های قرن بیستم و همزمان با ورود به قرن جدید، با دو تحول عمده مواجه بوده است. نخست ارتقاء حقوق بشر به جایگاه قواعد آمره و دیگری ظهور هنجارهای حقوق بشری به عنوان یک نقطه عطف در روند حمایت از حقوق بشر، که هر دو زمینه ساز یک انقلاب عملی در عرصه حقوق بشر به شمار می‌روند. ارتقاء حقوق بشر به جایگاه قواعد آمره، این امکان را که دولت‌ها بتوانند به خواست و اراده خود با آن برخورد کنند از آنان سلب نموده است.

از سوی دیگر، موضوعات حقوق بشری، صرفاً از موضوعات زیرسلطه حاکمیت ملی تلقی نمی‌شوند و دولت‌ها صلاحیت انحصاری در مورد این موضوعات اعمال نمی‌کنند. بی‌شک امروزه حقوق بشر بدل به یک موضوع بین‌المللی شده است و به همین دلیل هم از یک شناسایی بین‌المللی برخوردار است. این رویکرد اگر تا پیش از این در حد انقلاب نظری باقی مانده بود امروزه رنگ واقعیت به خود گرفته است؛ چرا که در صورت نقض حقوق بشر توسط دولت‌ها، علاوه بر واکنش نهادهای بین‌المللی، با اجتماع شرایط لازم حتی می‌تواند با ترتیبات سخت‌تری نظیر توسل به زور نظامی در قالب مسئولیت حمایت مواجه شود.

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد در عصر حاضر فارغ از اختلافات پیرامون ماهیت منافع ملی، اختیارات دولت‌ها در استناد به منافع ملی با چالش‌ها و محدودیت‌های جدی مواجه شده است. بدین منظور مقاله حاضر از زاویه‌ای متفاوت به بررسی روند تأثیرپذیری منافع ملی از تحولات معاصر به ویژه در عرصه حقوق

¹ . United Nations Human Rights Council

بشر و در نهایت، نتیجه این روند بر اصل عدم‌مداخله پرداخته است. نخستین هدف ما این بوده است که بررسی کنیم آیا تحولات مرتبط با حقوق بشر نظیر توسعه قواعد آمره و جهانی شدن بر منافع ملی اثرگذار بوده است یا خیر؟ دومین هدف ما نیز بررسی این مسئله بوده است که تغییرات در گستره و محدوده منافع ملی چه نسبتی با اصل عدم‌مداخله داشته است؟ یافته‌های پژوهش حاضر این فرضیه را آزمون می‌کند که جهانی شدن و توسعه قواعد آمره حقوق بشر به عنوان دو عامل مهم چه در زمینه تغییر ماهیت منافع ملی و چه در زمینه تحدید حدود آن به نحو قابل توجهی موثر بوده‌اند. این ملاحظات، به نوبه خود منعکس‌کننده تغییرات عمیق در محتوای منافع ملی دولت‌هاست. جهانی شدن به عنوان پدیده‌ای فراملی و جهانی با تضعیف حاکمیت و مرزهای ملی و در نهایت، محدودیت حیطه حاکمیت و دولت ملی، منافع ملی را به عنوان یک مفهوم سنتی و محدود به چارچوب‌های حاکمیت ملی، با چالش مواجه نموده است و بالطبع تحدید حدود منافع ملی نیز زمینه تضعیف اصل عدم‌مداخله را به همراه داشته است. از سوی دیگر توسعه قواعد آمره حقوق بشر منجر به این شده است که حقوق بشر از موضوعات زیر سلطه حاکمیت ملی خارج و به عنوان یک موضوع بین‌المللی محسوب شود. پیامد مهم این امر نیز ظهور هنجارهای حقوق بشری در عصر جدید به عنوان نقطه عطفی در روند توسعه حقوق بشر و رهایی آن از وابستگی به مکانیسم‌های حکومتی بوده است. با کنار زدن حاکمیت ملی و عدم وابستگی به مکانیسم‌های حکومتی حقوق بشر، مانع اصلی و سنتی برای توسعه و حمایت از حقوق بشر، دستکم در وضعیت‌های حاد انسانی و قساوت‌های شدید از میان برداشته شده است. هنجارهای نوظهور حقوق بشر نظیر تحریم‌های یکجانبه و هدفمند حقوق بشری، مسئولیت حمایت و مداخله نظامی به قصد مقابله با تروریسم عملاً توجهات لازم برای توسل دولت‌ها به ابزار منافع ملی را غیرقابل پذیرش و یا دستکم با چالش‌های جدی مواجه نموده است، از این رو دولت‌ها دیگر قادر نیستند همچون گذشته به بهانه صیانت از منافع ملی هرگونه مداخله موجه را نیز ناقض اصل عدم‌مداخله قلمداد کنند. وانگهی هنجارهای سنتی حاکمیت دولتی، از قبیل عدم‌مداخله و تمامیت سرزمینی در نتیجه افزایش چشمگیر اهمیت حقوق بشر در گفتمان بین‌المللی به میزان زیادی کارایی و ارزش خود را از دست داده‌اند. این‌گونه تحولات دو نتیجه مهم را در پی داشته است آنکه: این تحولات منجر به تحدید حدود منافع ملی به نفع حقوق بنیادین بشر و منفعت کلی جامعه بین‌المللی بوده است و دیگر آنکه: مهمترین دستاورد تحدید حدود منافع ملی نیز در نهایت کاهش اختیارات دولت‌ها در استناد به منافع ملی برای توجیه دست‌یازی به اصل عدم‌مداخله و در نتیجه تغییر ماهیت اصل عدم‌مداخله از عدم به اختیار و از اختیار به سوی نوعی تکلیف متعهدانه برای مداخله، در وضعیت‌های حاد حقوق بشر بوده است.

منابع فارسی

۱. ابراهیم گل، ع. (۱۳۹۲). *اقدامات متقابل و مسئولیت بین‌المللی ناشی از منافع جمعی*، تهران: انتشارات خرسندی.
۲. پیری، ح. (۱۳۹۲). *منافع ملی حیاتی و حقوق بین‌الملل*، تهران: انتشارات مجد.

۳. دیکسون، م. (۱۳۹۶). *درآمدی بر حقوق بین‌الملل*، ترجمه مهدی ذاکریان و حسن سعید کلاهی، تهران: انتشارات خرسندی.
۴. زرگر، ا.، کیهان لو، ف.، و محمودی، ا. (۱۴۰۱). *لیبرالیسم، حقوق بین‌الملل و حکمرانی مطلوب*، فصلنامه مطالعات بین‌الملل، ۲(۷۴)، ۹۷-۱۲۰.
۵. ذاکریان، م. (۱۳۹۳). *مفاهیم کلیدی حقوق بشر بین‌المللی*، تهران: بنیاد حقوقی میزان، چاپ سوم.
۶. ذاکریان، م. (۱۳۹۲). *همه حقوق بشر برای همه*، تهران: بنیاد حقوقی میزان.
۷. ذاکریان، م. (۱۳۹۶). *درآمدی بر روابط بین‌الملل*. جلد اول، تهران: انتشارات میزان.
۸. زمانی، ق. و طلعت، آ. (۱۳۹۷). *فرسایش حاکمیت ملی در حقوق بین‌الملل معاصر: از حاکمیت اقتدارگرا به سوی حاکمیت مشروط*، تهران، فصلنامه حقوقی بین‌المللی، ۳۷(۶۲)، ۹۱-۶۰.
۹. شایگان، ف.، طارم سری، م.، گلشن پژوه، م.، مستقیمی، ب. و مولایی، ی. (۱۳۸۲). *تقویت همکاری‌های بین‌المللی در زمینه حقوق بشر*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۰. عبداللهی، م.، پورهایمی، ع. و سبحانی‌نیا، م. (۱۴۰۱). *واکاوی دو رویکرد «ساختارگرایی» و «اهمیت‌گرایی» در شناسایی «تعهدات عام‌الشمول» حقوق بین‌الملل*. فصلنامه مطالعات بین‌المللی، ۱۹(۱)، ۲۴۶-۲۱۹.
۱۱. فرهادی، ع. (۱۳۹۰). *بررسی تحلیلی پدیده جهانی شدن با تمرکز بر حوزه فرهنگ*، مطالعات راهبردی سیاستگذاری عمومی، ۵(۲)، ۹۶-۶۳.
۱۲. قاری سیدفاطمی، م. (۱۳۹۰). *حقوق بشر در جهان معاصر*، جلد اول و دوم، تهران: انتشارات شهر دانش، چاپ سوم.
۱۳. کریر، ر.، فریمن، ه.، رابینسون، د. و ویلمز هرست، ا. (۱۳۹۳). *مقدمه‌ای بر حقوق و رویه کیفری بین‌المللی*، ترجمه ارمغان عبیری و زهرا عامری، تهران: انتشارات خرسندی.
۱۴. هلد، د.و. و گورو، م. (۱۳۸۸). *نظریه‌های جهانی شدن*. ترجمه مسعود کرباسیان، تهران: نشر چشمه.

English References

1. Bedakhshani, O. (2008). *Globalization: The End of State Sovereignty?*. Written Assignment for International Relations Edited by Free University of Amsterdam. Faculty of Social Sciences, at: <http://www.khorasanzameen.net/rws/gb01e.pdf>
2. Burchill, S. (2005). *National Interest in International Relations Theory*. London: Palgrave Macmillan, Third edition.
3. Christofolo, J. E. (2016). *Solving Antinomies between Peremptory Norms in Public International Law*. Zurich: Schulthess.
4. Finnimore, M. (1996), *National Interests in International Society*. New York: Cornell University Press.

5. Kal, R. (2003). *Rethinking the Sovereignty Debate in International Economic Law*. *Journal of International Economic Law*, (6)4, 841-878. DOI:10.1093/jiel/6.4.841
6. Orakhelashvili, A. (2006). *Peremptory Norms in International Law*. Oxford: Oxford Monographs in International Law.
7. Rabkin, J, A. (2005). *Law without Nations?: Why Constitutional Government Requires Sovereign States*. Princeton: Princeton University Press.
8. Scholte, J, A. (1993). *International Relations of Social Change, Michigan*. McGraw Hill: Open University Press.
9. Simma, B., & Pulkowski, D. (2006). Of planet and The Universe: Self Contained Regimes in International Law. *European Journal of International Law (EJIL)*, (17)3, 483-529.
10. Waltz, K.N. (1979). *Theory of International Politics*. New York: Adison-Wesley.

Translated References to English

1. Bedakhshani, O. (2008). *Globalization: The End of State Sovereignty?*. Written Assignment for International Relations Edited by Free University of Amsterdam. Faculty of Social Sciences, at: <http://www.khorasanzameen.net/rws/gb01e.pdf>
2. Burchill, S. (2005). *National Interest in International Relations Theory*. London: Palgrave Macmillan, Third edition.
3. Carrier, R., Freeman, H., Robinson, D., & Willemshurst, A. (2014). *Introduction to International Criminal Law and Procedure*. Translated by Obiri, A., & Ameri, Z., Tehran: Khorsandi Publications. **(In Persian)**
4. Christofolo, J. E. (2016). *Solving Antinomies between Peremptory Norms in Public International Law*. Zurich: Schulthess.
5. Dixon, M. (2016). *An Introduction to International Law*. Translated by Mehdi Zakrian, M., & Saeed Kolahi, H., Tehran: Khorsandi Publications. **(In Persian)**
6. Ebrahimgol, A. (2012). *Countermeasures and international responsibility arising from collective interests*. Tehran: Khorsandi Publications. **(In Persian)**
7. Farhadi, A., (2017). Analytical study of the phenomenon of globalization with a focus on the field of culture. *Strategic Studies of Public Policy*, (2)5, 63-96. **(In Persian)**
8. Finnimore, M. (1996), *National Interests in International Society*. New York: Cornell University Press.
9. Held, D.V., A., & Goro, M. (2009.). *Theories of Globalization*. Translated by Karbasian, M., Tehran: Cheshme Publishing House. **(In Persian)**
10. Kal, R. (2003). *Rethinking the Sovereignty Debate in International Economic Law*.

- Journal of International Economic Law*, (6)4, 841-878. DOI:10.1093/jiel/6.4.841
11. Orakhelashvili, A. (2006). *Peremptory Norms in International Law*. Oxford: Oxford Monographs in International Law.
 12. Piri, H. (2012). *Vital National Interests and International Law*. Tehran: Majd Publishing House. **(In Persian)**
 13. Qari Seyyed Fatemi, M. (2010). *Human Rights in the Contemporary World*. Tehran: *Shahr Danesh Publications*, first and second book, third edition. **(In Persian)**
 14. Rabkin, J, A. (2005). *Law without Nations?: Why Constitutional Government Requires Sovereign States*. Princeton: Princeton University Press.
 15. Scholte, J, A. (1993). *International Relations of Social Change, Michigan*. McGraw Hill: Open University Press.
 16. Shaygan, F., Tarem Seri, M., Golshenpajoh, M., Tashimiri, B., & Moulai, Y. (2012). *Strengthening international cooperation in the field of human rights*. Tehran: Tehran University Press. **(In Persian)**
 17. Simma, B., & Pulkowski, D. (2006). Of planet and The Universe: Self Contained Regimes in International Law. *European Journal of International Law (EJIL)*, (17)3, 483-529.
 18. Sobhaninia, M., Abdullah, M., & Porfashmi, A. (2022). Analysis of "Structural" and "Material" Approaches Towards Identification of Erga Omnes Obligations. *International Studies Journal*, 19(1), 219-246. **(In Persian)**
 19. Waltz, K.N. (1979). *Theory of International Politics*. New York: Adison-Wesley.
 20. Zakarian, M. (2013). *All human rights for all*. Tehran: Mizan Legal Foundation. **(In Persian)**
 21. Zakarian, M. (2014). *Key Concepts of International Human Rights*. Tehran: Mizan Legal Foundation, Third edition. **(In Persian)**
 22. Zakarian, M. (2016). *An Introduction to International Relations*. Tehran: Mizan Publications. **(In Persian)**
 23. Zamani, Q., & Talat, A. (2017). *Erosion of National Sovereignty in Contemporary International Law: From Authoritarian Sovereignty to Conditional Sovereignty*. *International Legal Journal*, (37)62, 61-90. **(In Persian)**
 24. Zargar, A., Kihan Lu, F., & Mahmoudi, A. (2022). *Liberalism, International Law and Good Governance*. *International Studies Journal*, 19(2), 97-120. **(In Persian)**